

## جمالزاده؛ خاطره / حکایت در پردیس ژنو

دکتر حاتم قادری\*

### چکیده

این مقاله می‌کوشد با در نظر گرفتن اقامت طولانی جمالزاده در اروپا از یک سو و رسالت ناسیونالیسم فرهنگی وی در غالب ادبیات داستانی (حکایت) از دیگر سوی، به فهمی مناسب از دیدگاه یا باور او دست یابد. به این خاطر ابعاد فنی و حرفه‌ای نویسندگی جمالزاده تحت الشعاع چنین پژوهشی قرار گرفته است. یادآوری این نکته حائز اهمیت است که این مقاله درصدد طرح اندیشه سیاسی جمالزاده یا نگرش عمومی وی به ایرانیان و قضایایی از این دست نیست و اشاره به این موارد صرفاً جنبه حاشیه‌ای دارد. البته از جمالزاده تعداد بسیار زیادی نامه به جای مانده است که اگر مجموعه این نامه‌ها جمع‌آوری و منتشر شود، چه بسا بهتر بتوان فرضیه این مقاله و نیز دیگر نکات درباره خطوط اصلی اندیشه جمالزاده را به محک نقد و بررسی زد. به نظر می‌رسد با توجه به آثار موجود منتشر شده و همچنین خاطرات و دیدارهای مختلف اشخاص با جمالزاده بتوان چنین استنباط کرد که سه واژه خاطره، حکایت، و پردیس احتمالاً کلید واژه‌های فهم نسبت یادشده در نزد جمالزاده خواهند بود.

۱- یوسا، نویسنده مطرح و مشهور امریکای لاتین در توضیح یکی از داستان‌هایش، حکمی درباره نویسندگان جاری کرده است: هر نویسنده‌ای مورد خاصی است (یوسا، ۱۹۵). درباره

این‌که حکم مذکور تاچه حد صادق است و عنوان نویسنده اصولاً به چه کسی اطلاق می‌شود، حرف و حدیث بسیار است، اما بدون تردید جمالزاده را می‌توان یکی از مصادیق این حکم دانست.

سیدمحمدعلی جمالزاده (۱۳۷۰-۱۲۷۶) قریب نود سال از عمر طولانی خود را در اروپا گذرانید. وی که فرزند سیدجمال‌الدین واعظ اصفهانی، از مبارزان و رهبران انقلاب مشروطه بود، اندکی قبل از قتل پدر (۱۲۸۶) در زندان بروجرد به دست عمال محمدعلی شاه، برای تحصیلات به لبنان فرستاده شد و کوتاه مدتی بعد، به اروپا نقل مکان کرد. در آن‌جا ابتدا در رشته حقوق در شهر دیژون (Dijon) فرانسه موفق به اخذ درجهٔ لیسانس شد و سپس با شروع فعالیت‌های «کمیتهٔ ملیون ایرانی» در برلین، کمی پس از جنگ جهانی اول، به برلین رفت. فعالیت‌های وی در «کمیتهٔ ملیون ایرانی» و سپس خدمت در سفارت ایران در برلین در مقام کارمند محلی و مترجم (۱۳۰۹/۱۹۳۰)، به درازا کشید و در نهایت در «دفتر بین‌المللی کار» در ژنو، به خدمت اشتغال ورزید (۱۳۱۰) و پس از بیست و پنج سال خدمت در این دفتر، بازنشسته شد. سرانجام در هفدهم آبان ۱۳۷۶ در همین شهر و در خانهٔ سالمندان درگذشت. با نگاهی به سال‌شمار عمومی زندگی‌نامه جمالزاده، دورهٔ عمر وی را به چهار دوره می‌توان تقسیم نمود:

**دورهٔ اول، تولد تا جوانی در ایران:** در این دوره، جمالزاده ده سال آغازین زندگی را در اصفهان، زادگاه خود گذرانید و پس از این‌که خانواده‌اش در این شهر، به‌سختی در معرض تهدیدات ظل‌السلطان، حاکم اصفهان، قرار گرفت، به‌ناچار همراه خانواده به تهران نقل مکان کرد. زندگی در اصفهان و تهران، جمالزاده را با بخشی از فعالیت‌های پدر و دیگر مشروطه‌خواهان و همچنین فشارها و نگرش‌های مستبدان آشنا نمود. او یک‌بار در تهران به‌اتفاق پدر به دیدار محمدعلی شاه رفت که در برگشت کالسکهٔ آنان واژگون شد و همین امر به بدگمانی و نگرانی پدر و پسر و دیگر مشروطه‌طلبان از بابت توطئه‌ها و اقدامات شاه استبدادخواه و حامیانش دامن زد. متهم کردن مخالفان استبداد به بابی‌مسلکی و سوءاستفاده از احساسات مردم و آزارها و حتی قتل‌های ناشی از این امر، همواره جزو خاطرات به‌یادماندنی جمالزاده بود. در اواخر این دوره، جمالزاده که تحصیلات مقدماتی را در اصفهان گذرانیده بود، به‌خواست پدر برای ادامهٔ تحصیل به لبنان رفت و در آن‌جا تحصیلات متوسطه را در دبیرستان لازاریست عین‌طوره (انطوره) به

می‌رفت. اندکی پس از عزیمت وی، سیدجمال‌الدین واعظ در بروجرد به قتل رسید.

**دوره دوم، همکاری با کمیته ملیون ایرانی و نشریه کاوه:** جمالزاده جوان که حال دیگر فرزند یک شهید شناخته می‌شد ابتدا در فرانسه، به تحصیل رشته حقوق پرداخت ولی با شروع جنگ جهانی اول و دخالت نظامی دیگر کشورها از جمله روسیه تزاری و عثمانی، و تلاش جمعی از آزادی خواهان و میهن پرستان برای مقابله و چاره‌اندیشی درباره وضعیت پس از انقلاب مشروطه و جنگ، به «کمیته ملیون ایرانی» در برلین پیوست. در این کمیته، برخی از نمایندگان سرشناس مجلس و ملیون ایرانی از جمله تقی‌زاده حضور داشتند و جمالزاده در تصمیم‌گیری برای پیوستن به کمیته، گذشته از سوابق انقلابی‌گری پدر، تحت تأثیر دعوت تقی‌زاده نیز قرار گرفت (یاد جمالزاده، ۲۰). در همین ایام، جمالزاده در نامه‌های خود به تقی‌زاده، وی را «آقای بزرگوارم» یا «سید حقیقی» و «آقای واقعی» خطاب می‌کرد (همان، ۲۴-۳۰). خود تقی‌زاده نیز در مقدمه‌ای که به دعوت دانشکده ادبیات دانشگاه تبریز درباره سرگذشت جمالزاده نوشته، نحوه تشکیل کمیته ملیون ایرانی و دعوت جمالزاده را شرح داده است (برگزیده آثار جمالزاده، ۴۷ به بعد). جمالزاده به نمایندگی از سوی کمیته به بغداد و همچنین صفحات غربی ایران سفر کرد تا ایلات و عشایر این منطقه را علیه روس‌ها و انگلیسی‌ها بسیج نماید. وی در بغداد با کمک جمعی دیگر، روزنامه رستاخیز را منتشر کرد (۱۳۳۴ ق). مأموریت جمالزاده در ایران موفق نبود و او خاطرات تلخی را از این دوره ذکر کرده است (یاد جمالزاده، ۵۳ به بعد). جمالزاده در برگشت به برلین، به جمع دست‌اندرکاران روزنامه کاوه برلین پیوست و در همین روزنامه برخی آثار تحقیقی و ادبی خود را به چاپ رساند.

**دوره سوم، اقامت در برلین و خدمت در سفارت ایران:** با شروع این دوره جمالزاده به تدریج از تب‌وتاب‌های سیاسی، انقلابی در دوره اول و دوم فاصله گرفت و به‌رغم برخی سختی‌ها و مشکلات زندگی در برلین، این آمادگی را پیدا کرد که نوعی زندگی غیرسیاسی را در پیش گیرد. آغاز پیوستن جمالزاده به سفارت ایران در برلین مشخص نیست، و به‌طور معترضه می‌توان افزود که حوادث زندگی جمالزاده جز برخی مقاطع، عموماً تاریخ‌نگاری شفاف و دقیقی ندارد. پایان خدمت جمالزاده، ۱۹۳۰ م / ۱۳۰۹ ش قید شده، یعنی دوره‌ای که در ایران همزمان با تغییر سلطنت و صعود رضاخان به قدرت، شاهد سکون و رکود فعالیت‌های سیاسی - انقلابی در عرصه عمومی هستیم. جمالزاده در این دوره در کنار خدمت در سفارت ایران، همکاری‌های

فرهنگی - ادبی با نشریاتی از جمله **نامه فرهنگستان** یا **علم و هنر** نیز داشت.

**دوره چهارم، اقامت در ژنو:** جمالزاده در این دوره که آخرین و طولانی‌ترین دوره زندگی او به‌شمار می‌آید، حدود ۶۶ سال در «دفتر بین‌المللی کار» در ژنو به خدمت پرداخت و با وجود برخی از دعوت‌ها برای پذیرفتن تصدی مقاماتی از جمله وزارت در ایران، ترجیح داد که در ژنو باقی بماند، چنان‌که پس از بازنشستگی هم بقیه ایام خود را در این شهر سپری کرد. گذران این مدت طولانی در ژنو، موجب شد که در مقاطعی از تاریخ ایران از جمله دهه‌های چهل و پنجاه روشنفکران متعددی چون آل‌احمد و شریعتی از او انتقاد کنند که در ادامه مقاله به آن می‌پردازیم.

۲- اهمیت جمالزاده در تاریخ معاصر ایران برخاسته از دو وضعیت است؛ وضعیت نخست، زندگی جمالزاده در متن انقلاب مشروطه و چند سال پس از آن، و داشتن پدری سرشناس چون سید جمال‌الدین واعظ اصفهانی، و وضعیت دوم، نویسندگی جمالزاده. در زندگی نویسندگی جمالزاده با توجه به چاپ داستان کوتاه «فارسی شکر است»، در روزنامه **کاو**، به‌طور عمومی دو دوره قابل تشخیص است؛ دوره نخست، برخی مقالات سیاسی جمالزاده در پژوهش‌های تاریخی - سیاسی. **گنج شایگان** یا **اوضاع اقتصادی ایران** در ابتدای قرن بیستم، **تاریخ روابط ایران و روس**، و پژوهشی دربارهٔ **مزدک** متعلق به همین دوران‌اند. دوره دوم، داستان‌نویسی و نویسندگی که اندکی پس از نگارش داستان «فارسی شکر است» آغاز شد و به‌واسطهٔ آن جمالزاده قدم به عرصهٔ داستان‌نویسی و نویسندگی گذاشت و تا پایان عمر در همین مسیر باقی ماند. خود وی در سرگذشت‌نامه‌ای که به قلم خودش در نشریهٔ دانشکده ادبیات دانشگاه تبریز به چاپ می‌رسید، شرح داده که چگونه در یکی از جلسات هفتگی متشکل از جمعی آزادی‌خواهان و ادیبان و پژوهشگران در برلین، داستان «فارسی شکر است» را به مخاطبان عرضه کرده و با تشویق‌های بسیار، به‌ویژه از سوی «میرزا محمدخان قزوینی» روبه‌رو شده و همین امر شوق و امید را جای‌گزین بیم و نگرانی در او کرده است. تشویق قزوینی برای جمالزاده ماندگار شد: «به‌خوبی احساس می‌کنم که در کارهای ادبی امروز هم محرک واقعی من همان تشویق‌ها و تحریض‌های آن بزرگوار است» (**برگزیده آثار جمالزاده**، ۴۳۰-۴۳۱). قزوینی در نامه‌ای به تاریخ بیست‌وهشتم دسامبر ۱۹۲۲، جمالزاده را به شدت تشویق کرده است که به خدمت زبان فارسی همچون گونه‌ای «جهاد اکبر» اهتمام ورزد (**یاد جمالزاده**، ۳۸۵). پس از «فارسی شکر

است»، جمالزاده به نوشتن داستان‌های دیگری پرداخت، گویی نویسنده‌گی در کنار کار اداری و حتی مقدم بر آن، دل‌مشغولی اصلی جمالزاده شده بود. البته این دل‌مشغولی بلافاصله در جمالزاده خود را آشکار نساخت. وی پس از کتاب **یکی بود یکی نبود**، که مجموعه‌ای است فراهم‌شده از داستان «فارسی شکر است» و پنج داستان دیگر، تقریباً به مدت پانزده - شانزده سال فعالیت چشمگیری در عرصه داستان‌نویسی از خود نشان نداد. این ایام که مصادف با اوج‌گیری قدرت رضاخان در سال‌های ۱۳۱۵-۱۳۱۶ ه. ش است، شاید زمان لازم برای استحاله کامل رسالت سیاسی - انقلابی به رسالت ناسیونالیسم فرهنگی متکی بر داستان (حکایت) باشد. باید موجهی فروکش می‌کرد تا موج دیگری سربردارد. وضعیت ایران در زمان حکومت رضاخان در این انتقال امواج مؤثر بود.

۳- با نگاهی به حیات سیاسی - انقلابی و ملی - ادبی جمالزاده این استنباط دور از پذیرش نمی‌نماید که سه نفر در شکل‌گیری زندگی جمالزاده تأثیر تعیین‌کننده‌ای داشته‌اند. نخستین آن‌ها سیدجمال‌الدین واعظ، پدر جمالزاده بود و دو نفر دیگر تقی‌زاده و محمد قزوینی بودند. پیش‌تر به‌اجمال به تأثیرگذاری‌های تقی‌زاده در فعالیت‌های سیاسی - انقلابی جمالزاده در دوره دوم حیاتش و همچنین تشویق‌های قزوینی در رسالت ادبی جمالزاده اشاره شد، در این جا به‌منظور تکمیل بحث، به سیدجمال و اثرگذاری‌های وی بر جمالزاده خواهیم پرداخت.

سیدجمال‌الدین واعظ اصفهانی، به خاندان بزرگ صدر در لبنان بستگی داشت و خود یکی از فعالان و در عین حال مؤثرترین افراد در انقلاب مشروطه ایران به‌شمار می‌آید. او در کنار افرادی همچون ملک‌المتکلمین از گویندگان و خطیبان بانفوذ انقلابی عصر مشروطه بود که مجالس وعظ و تبلیغات سیاسی - انقلابی وی به‌شدت خشم مستبدانی چون محمدعلی شاه را برانگیخت به‌گونه‌ای که سرانجام وی در زندان بروجرد به قتل رسید. جمالزاده به‌دفعات خاطرات خود را از دوره کودکی و نوجوانی از پدرش یادآوری کرده است. ظاهراً سیدجمال، پسر خود را با وجود صغر سن محرم می‌دانست (مقدمه جمالزاده بر **شهادت راه آزادی سیدجمال واعظ اصفهانی**، ۴) و در برخی از مجالس وعظ و حتی دیدارهای سیاسی از جمله ملاقات با محمدعلی شاه، وی را به همراه خود می‌برد. جمالزاده در لبنان به تحصیل اشتغال داشت که خبر شهادت پدر به همراه نامه‌ای به او رسید. سیدجمال، در این نامه از پسرش خواسته بود که «همان

راهی را طی نماید که وی پیموده بود» (همان، ۳). جمالزاده این نامه را در روزنامه *حبل‌المتین* کلکته به چاپ رسانید. در این مجال کوتاه تنها به چند فقره از تأثیرپذیری جمالزاده از پدرش که به کار فهم و وضعیت جمالزاده در چارچوب این مقاله می‌آید، بسنده می‌شود:

**الف - آزادی؛** سید جمال، در عصر مشروطه واعظ آزادی بود و لبه تیز خطبه‌ها و وعظ‌های وی، گذشته از عناصر سیاسی استبداد، متوجه برخی از شریعت‌مندان در نگرش‌های متعارف دینی، به‌خصوص در حوزه آموزش و تحصیلات بود. فرستادن جمالزاده برای تحصیل به لبنان و آن‌هم مدرسه «لازاریست‌ها» برای یک واعظ مسلمان، اقدام خطیری بود. جمالزاده توضیح داده است که چگونه به هنگام وداع، پدر در حالی که به ظاهر و براساس خواسته اطرافیان و متشرعان قشری، بلند بلند الفاظ دینی را به کار می‌برد، اما به‌آهستگی در گوش وی می‌گفت: «پسرم برو درس بخوان و سعی کن تا آدم بشوی» (همان، ۴).

**ب - تساهل؛** تساهل سیدجمال، و آموزش‌های نظری و عملی او به پسرش، اهمیت ماندگاری در دیدگاه جمالزاده برجای گذاشت. تساهل سیدجمال، به‌حدی بود که حتی وی از معاشرت با فردی مگلا از آشنایان که دمی هم به خمره می‌زد، روگردان نبود و جمالزاده در قسمت اول از کتاب *سروته یک کرباسی* که شرح ایام کودکی و نوجوانی خود را در آن آورده، شرح داده است که چگونه یک‌بار تفتیش یکی از همسایگان در همین مورد نزدیک بود پدرش را گرفتار سازد (جمالزاده، ۱۳۴۴، ج ۱، ۷-۵۸). برای اهمیت چنین رفتار و دیدگاه‌هایی باید توجه داشت که طرفداران استبداد از جمله *ظل‌السلطان* و *آقانجفی* در اصفهان، دقیقه‌ای از آزار و سختگیری آزادی‌خواهان، کوتاهی نمی‌ورزیدند و در حالی که تب تعصبات دینی - سیاسی، به‌عمد و به‌شدت افروخته شده بود، به‌دفعات سیدجمال در مظان اتهام بایبگری و بددینی قرار گرفت. جمالزاده در شرح خطرات کودکی خود در اصفهان، واقعه ضرب و جرح و سپس آتش‌زدن دو نفر از متهمان در منظر عام را فراموش‌ناشدنی دانسته است (همان، ۸۹-۹۱). جمالزاده تنها در ایران شاهد این قساوت‌ها و جنایت‌ها نبود، بلکه منطقه در شرایط جنگ جهانی اول، شاهد صحنه‌های مختلف عدم رواداری بود. وی در ذکر خاطرات خود به هنگام مأموریت از سوی «کمیته ملیون ایرانی»، و در راه بازگشت از بغداد به حلب، درباره سراسیمگی‌اش در برخورد با بقایای یک نفر ارمنی که ترکان او را کشته بودند، مطالبی نوشته است (*یاد جمالزاده، ۵۸*). رواداری و گریز از تعصبات دینی - قومی، یکی از مهم‌ترین محورهای وجودی جمالزاده بود و

دور نیست به شرحی که بعد خواهد آمد، اقامت بلندمدت و عمری وی را در ژنو با این مؤلفه، پیوند زنیم. وی سال‌ها بعد در مصاحبه با **کیهان فرهنگی** با علاقه‌ای قابل درک، و با اشاره به مندرجات نوشته‌شده پشت یک جلد قرآن چنین گفته است: «من مسلمانی را در چیزهایی می‌دانم که پشت آن قرآن نوشته است: الناس ملة واحدة، المؤمنون اخوه» (همان، ۵۷۶).

**ج - ثنویت شجاعت و کم‌دلی؛ سیدجمال واعظ،** به شهادت تاریخ، از شجاع‌ترین واعظان عصر مشروطه به‌شمار می‌رفت که سرانجام جان خود را بر سر دفاع غیورانه از آزادی گذاشت، اما به اذعان جمالزاده، این شجاعت تمامی ساحات زندگی سیدجمال را پوشش نمی‌داد. جمالزاده در شرح این ثنویت پدرش نوشته است:

«پدر من که در بالای منبر خود را و دنیا را فراموش می‌کرد و با شهامت عجیبی صحبت می‌داشت... در پای منبر و زندگی روزانه آدم ضعیف و نحیف و کم‌جرأتی بود و خوب به خاطر دارم که همیشه به من که پسر ارشد او بودم و لاف شجاعت می‌زدم توصیه می‌کرد که اگر احیاناً شب صدای پای دزد روی بام شنیدی مبادا داد و بیداد راه بیندازی بلکه باید چشم‌هایت را به هم بگذاری و چنان وانمود کنی که در خواب هستی و بگذاری که دزد هرچه می‌خواهد بردارد و ببرد» (همان، ۴۰۱).

جمالزاده در خاطره‌ای دیگر شرح داده است که:

«در یکی از حوادث ایام مشروطه وقتی مستبدین به مسجد محل تجمع مردم هجوم بردند، همگی فرار نمودند و تنها شخص شخص سیدعبدالله بهبهانی... به کلی تنها و منفرد در جای خود با همان وقار و سکینه نشسته و یک سرانگشت از جای خود حرکت نکرده» (همان، ۴۸).

یکی از فراریان سیدجمال بود. احتمالاً همین ثنویت در زندگی جمالزاده هم تأثیر قطعی داشت، با این تفاوت که شجاعت جمالزاده در ایام نوجوانی و مأموریت‌های «کمیتة ملیون ایرانی» بروز و ظهور یافت، یعنی موردی که وی همچون عضوی جوان مأمور صفحات غربی ایران شد و ماه‌ها در کوه‌ها و مناطق این بخش از ایران به تحریکات و تبلیغات سیاسی - انقلابی علیه متجاوزان به ایران به‌ویژه روس‌ها اقدام کرد. پس از این مرحله از زندگی، جمالزاده، خمیرمایه «احتیاط» را از خود آشکار ساخت که ده‌ها سال به درازا کشید. البته در این «احتیاط» نگرش منتقدانه جمالزاده به مردم ایران، که در جای دیگر به آن اشاره خواهیم کرد، مؤثر بود. ولی

به هرحال، این عوامل از جمله مؤلفه‌هایی هستند که در کنار رواداری، زندگی ژنو را برای جمالزاده، یک فرصت مغتنم نمود.

د - ساده‌گویی سیدجمال؛ آخرین مؤلفه حائز اهمیت در این مقاله، شیوه و عطف و خطابه سیدجمال است که برخلاف دیگر واعظان و خطیبان، از الفاظ و بیان ساده در انتقال مفاهیم موردنظر برای مردم سود می‌جست. جمالزاده نیز در آثار خود، خاصه از زمان نگارش داستان کوتاه «فارسی شکر است» این شیوه را سرمشق خود قرار داد. هرچند، تأثیرپذیری از سبک ادبیات رئالیستی اروپاییان و برخی از نویسندگان را نباید از نظر دور داشت.

۴ - جمالزاده جزو آن گروه از روشنفکرانی به‌شمار می‌آید که تمرکز و رسالتشان حول محور ملی - فرهنگی دور می‌زد. نزد جمالزاده، فرهنگ، عمدتاً به زبان منحصر می‌شد و زبان نیز در قالب ادبیات داستانی خود را آشکار می‌ساخت. پیش‌تر گفته شد که زندگانی جمالزاده در دوره اول و دوم، در متنی با توجهات سیاسی - انقلابی سپری گردید. نابسامانی‌های عصر مشروطه که در نهایت به قتل سیدجمال واعظ در بروجرد منتهی شد، و سپس ناکامی در فعالیت‌های سیاسی - انقلابی به هنگام عضویت در کمیته ملیون ایرانی و مأموریت صفحات غرب کشور و بالاخره فقدان چشم‌انداز گسترده‌ای از تحولات آینده مواردی نبودند که ناچیز انگاشته شوند و لزوماً در جهت‌گیری جمالزاده به سمت عنصر دوم ثنویت پیش‌گفته (یعنی آنچه باتسامح «احتیاط» خوانده شد)، نقش داشته‌اند. نگارش داستان کوتاه «فارسی شکر است» و تشویق مخاطبان به‌ویژه محمد قزوینی که مشروعیت و حمیت بسیاری در زمینه ادبیات داشت، به جمالزاده راهی نشان داد که بتواند این عنصر وجودی، یعنی احتیاط را با رسالت‌های ملی خود آشتی دهد و آن هم ادبیات و به‌طور خاص ادبیات داستانی بود.

چشم‌انداز گرایش‌های ملی با غلبه عناصری از آزادی و رواداری در عصر مشروطه و در خانواده جمالزاده، از قبل وی را مستعد رسالت ملی ساخته بود و تأثیر تقی‌زاده در شدت‌بخشی به فعالیت‌های وطن‌خواهانه در کوران حوادث جنگ جهانی اول، جمالزاده را تقریباً به‌طور برگشت‌ناپذیری در این سیر قرار داده بود ولی حوزه‌ای که توانست شرایط روحی - وجودی جمالزاده را با ایفای نقش در رسالت ملی هماهنگ سازد، حوزه ادبیات داستانی بود که ابتدا با نگارش داستان «فارسی شکر است»، چهره نمود. البته اگر شرایط و بستر تحولات سیاسی -



اجتماعی در ایران به گونه‌ای دیگر می‌شد، شاید جمالزاده نیز در خود استعداد «حوزه‌یابی» دیگری را آشکار می‌ساخت ولی تحولات درهم و نابسامانی سالیان جنگ و اندکی پس از آن و سپس صعود رضاخان به قدرت و تغییر سلطنت و ایجاد آرامش رضاخانی، به گونه‌ای بود که ماندن در مسیر سیاسی - انقلابی را برای جمالزاده مشکل و مشکل‌تر ساخت. بعدها اقامت در سوئیس و ژنو (کشور و شهر بی‌طرف در جنگ جهانی دوم) و فضای روادارانه‌ای که در این دیار برقرار بود، بستر و متنی مناسب برای تلفیق گرایش‌های روحی او با رسالت ملی - فرهنگی‌اش فراهم نمود و چنین شد که در مجموع جمالزاده مسیری در پیش گرفت که تا ده‌ها سال بعد یعنی تا هنگام مرگ وی ادامه یافت. منظور از تأکید بر ژنو بر این اساس است که اگر ژنو نیز دستخوش آشفتگی و نابسامانی برخی دیگر از اقالیم اروپایی می‌شد، باز معلوم نبود که این پیوند به شکل کنونی خود را آشکار سازد. دهه‌ اول قرن کنونی شمسی و در شرایط بسته‌شدن فضای سیاسی، روآوردن به رسالت ملی - فرهنگی، زمینه‌ای مناسب برای کسانی بود که مایل بودند همچنان حرف و حدیثی در ادامه انقلاب مشروطه داشته باشند.

قزوینی در همان نامه پیش‌گفته به جمالزاده چنین نوشته است:

«من خیال می‌کنم که موقع زبان فارسی الآن، خطرناک‌ترین مواقع تاریخی آن

است» (یاد جمالزاده، ۳۸۴).

قزوینی در ادامه، توجه جمالزاده را به کمک مقایسه‌ای تاریخی به این نکته مهم جلب کرد که در گذشته و به هنگام حمله اعراب یا مغول، برتری نژادی و تمدنی ایرانیان، تمامی آن‌چه از آن‌ها فوت شده بود، جبران می‌نمود. ولی در حال حاضر، «ملل غلبه از حیث نژاد و تمدن و عنصر و زبان اگر نگوییم برما برتری دارند، اقلأ مساوی هستند» (همان، ۳۸۵). لذا اگر افرادی چون جمالزاده «دقیقه‌ای کوتاهی نکنند یا اهمال و مسامحه و مساهله در بین جهاد اکبر به خرج دهند خیال می‌کنم که دیگر کار از کار گذشته خواهد بود» (همان‌جا).

در نهایت جمالزاده رهسپار «ناسیونالیسم فرهنگی» شد. اما برخلاف برخی دیگر که این نوع از ناسیونالیسم را در داخل کشور و در همراهی با نظام پهلوی یا انزوای سیاسی یا حتی در تعرض با نظام مستقر پی گرفتند، جمالزاده ترجیح داد که در ژنو، شهر آرامش و رواداری، ماندگار شود. شهری که تا چند قرن قبل در تعصب کالون و طرفداران وی شاهد محاکماتی از جمله فقره‌ای زنده در آتش سوختن بود، حال به مأمنی برای افرادی چون جمالزاده بدل گردیده بود.

روشنفکرانی که در داخل ایران بودند، بارها به جمالزاده به خاطر ژنونشینی اش حمله برده و او را نقد کرده بودند. روشنفکرانی که رسالت روشنفکری را در تعهدات ستیزه‌گرانه وی ارزیابی می‌کردند، نمی‌توانستند خوش‌نشینی جمالزاده را در ژنو نادیده بینگارند. کافی است به یکی دو فقره اشاره شود:

شریعتی در **فاطمه، فاطمه است**، به منظور معرفی الگوهایی مناسب برای جوانان ایران و به‌ویژه زنان، به مقایسه‌های متعددی دست زده، از جمله دربارهٔ جمالزاده چنین نوشته است:

«چهرهٔ روشنفکر امروز دیگر جمالزاده نیست، "جلال" است» (شریعتی، ۳۸).

و همین «جلال» در نامه‌ای که به قصد نقد کتاب **مدیر مدرسه جمالزاده** در راهنمای کتاب منتشر کرده بود، نامه‌ای تند و هجوگونه برای وی فرستاد. در یکی از فقرات نامه چنین آمده است:

«باعث تأسف است که تاکنون فرصت زیارت سرکار دست نداده است. و البته می‌دانید که تقصیر این قصور از این فقیر نبوده است چراکه من از وقتی چشم به این دنیا گشودم سرکار - اگر بدتان نیاید - به خرج جیب همان معلمانی که در [کتاب] **مدیر مدرسه** دیدید در کنار دریاچهٔ لمان آب خنک میل می‌فرموده‌اید» **نامه‌های جلال آل‌احمد**، (۵۳).

و در فقره‌ای دیگر آمده است:

«آخر به شما چه که مدیر مدرسه چیست و مال کیست و چگونه است؟ شمار کار خودتان را بکنید» (همان، ۵۷).

جمالزاده در پاسخ به این نامهٔ جلال آل‌احمد، چنین نوشت:

«می‌بینم خیلی غضبناک هستید و وقتی نامه شما را خواندم این جوانان انگلیسی امروز در نظرم مجسم شدند که در عالم هنر و ادب به آن‌ها اسم غضبناک **angry young men** داده‌اند و در حقیقت جوهر تمدن و انقلاب‌های معنوی هستند و یقین دارم وقتی این مطالب را برای من نوشتید صورتتان گل انداخته بوده است و در چشمانتان شرارهٔ غضب و عصبانیت شعله‌ور بوده است و از همین راه دور از تماشای آن لذت می‌بردم» (همان، ۲۶۵).

خود جمالزاده بارها در ملاقات با اشخاصی که به دیدار وی می‌رفتند یا در مکاتبات خود، از

قناعت در پیش‌گرفته در ژنو برای برخورداری از فضای فرهنگی و آرامش حاکم بر شهر یاد کرده است و این‌که اگر در ایران بود، یا کشته می‌شد یا یکی از ثروتمندان متمول می‌گردید. جمالزاده در مقدمه کتاب *آزادی و حیثیت انسانی* که جمع‌آوری و ترجمه قطعات مختلفی از مشاهیر و اندیشه‌گران غربی و شرقی یا اعلامیه‌های جهانی درباره آزادی است، به برخی از اشعار متوسل شده است که به خوبی روحیه وی را نشان می‌دهد و دلیل ژنونشینی او را آشکار می‌سازد. وی در فقره‌ای چنین نوشته است:

«امروز روی هم‌رفته می‌توان با اطمینان تمام گفت که انسان طبعاً زندگی ساده و آزاد را به زندگی وسیع ولی غیرآزاد که زور و جبر و قهر در آن - یا در بعضی از شعبات مهم آن - حکمفرما باشد ترجیح می‌دهد و شاید بتوان گفت شیرین‌ترین ترانه‌ای که بتواند از لب و دهان یک نفر آدم بیرون آید باز همین ادبیات معروف سعدی خودمان است که:

نه بر اشتری سوارم، نه چو خر به زیر بارم

نه خداوند رعیت، نه غلام شهریارم

غم موجود و پریشانی معدوم ندارم

نفسی می‌کشم آسوده و عمری به سرآرم»

(جمالزاده، ۱۳۳۸، ۱۱).

جمالزاده در ادامه بهترین حکومت‌ها را حکومتی دانسته که موفق شده است «فرمول» آسایش مردم را پیدا کند و احتمالاً در مناسبت با موضوع کتاب به این بیت تمسک جسته است:

«بهشت آن جاست کآزاری نباشد      کسی را با کسی کاری نباشد»

(همان، ۱۲).

این وضعیت تا جایی که مقدمات زمین در زمان جمالزاده اجازه می‌داد در «پردیس ژنو» فراهم شد. ژنو برای جمالزاده آزادی، رواداری، امکانات گسترده فرهنگی و بالاخره زیست توأم با قناعت را مهیا ساخته بود و به همین خاطر هیچ‌گاه وسوسه مقامات برای دعوت به ایران او را اسیر نکرد. جمالزاده در ژنو می‌توانست رسالت فرهنگی - ادبی خود را به خوبی پی‌گیرد ولی همان‌طور که گفته شد، آغاز این جریان به سال‌ها قبل از اقامت در ژنو و به هنگامی که جمالزاده با روزنامه *کاوه* همکاری می‌کرد برمی‌گردد.

۵. داستان کوتاه «فارسی شکر است» نخست در روزنامه **کاوه** (سال دوم، شماره ۱، دی‌ماه ۱۳۹۹) منتشر شد و بعد به همراه پنج داستان دیگر، کتاب **یکی بود یکی نبود** را پدید آورد که از همان ابتدا خوانندگان هوشمند و صاحب‌نظر را متقاعد ساخت که «حادثه جدیدی در ادبیات ایران در شرف تکوین است» (آرین‌پور، ۲۷۴). این داستان‌ها موجی از آرای مخالف و موافق را برانگیخت. استفاده از لغات و زبان عامیانه در «فارسی شکر است» به تعبیر برخی، سرآغازی در نثرنویسی فارسی بود ولی نباید فراموش کرد که پیش از آن علی‌اکبر دهخدا در **چرند و پرند** یا میرزا حبیب اصفهانی در ترجمه کتاب **سرگذشت حاجی بابا** چنین شیوه‌ای را در پیش گرفته بودند و باز باید یادآوری کرد که «فارسی شکر است»، اولین داستان جمالزاده نبود، بلکه قبل از آن، وی برخی داستان‌های دیگر را در دفترچه‌ای به نگارش درآورده بود که بعدها قطعاتی از آن‌ها به چاپ رسید (**یاد جمالزاده**، ۶۳). درباره سبک جمالزاده و نقاط ضعف و قوت ادبی وی، نکات بسیاری گفته شده که خارج از طرح پیش‌بینی شده برای این مقاله است و در این‌جا به جنبه‌هایی از سبک جمالزاده توجه می‌شود که مضامین مناسب این مقاله را در اختیار می‌گذارد: جمالزاده در «دیباچه» ای بر کتاب **یکی بود یکی نبود** که همچون بیانیه‌ای شناخته می‌شود، برخی نکات را برجسته کرده است. وی از همان آغاز خواننده را به این نکته توجه می‌داده که ادبیات زمان او دارای «همان جوهر استبداد سیاسی ایران که مشهور جهان است» می‌باشد (جمالزاده، ۱۳۴۵، ۱). به این معنی که شخص نویسنده به هنگام نویسندگی تنها متوجه فاضلان و ادیبان است و التفاتی به دیگران ندارد؛ مسئله‌ای که برای ایران و با وجود جهل و چشم‌بستگی گروه‌های وسیعی از مردم بسیار زیانبار به‌شمار می‌رود. خلاصه آن‌که این سبک ملهم از خصوصیات استبداد، پیرامون «دموکراسی ادبی» نمی‌گردد (همان، ۲). وی در مقاطعی دیگر هم به این نکته برگشته و در نامه‌ای به انجوی شیرازی به طبیعت استبداد طلب ایرانیان تحت تأثیر استبداد حکومتی یا مذهبی اشاره کرده است (**یاد جمالزاده**، ۱۷۸). جمالزاده سپس متوجه ادبیات فرنگستان شد و برخلاف کسانی که کثرت «رمان» را در ادبیات این دیار مایه و دلیل خرابی ادبی می‌دانستند، اعتقاد داشت که این امر نشان‌دهنده رشد و ترقی است. «رمان» مدرسه‌ای برای توده‌های مردم است، یعنی همان‌هایی که امکان تحصیلات لازم را پیدا نکرده‌اند. «رمان» دسته‌های مختلف مردم را در داخل یک کشور یا بین کشورها و ملت‌ها با یکدیگر و با خصوصیاتشان آشنا می‌سازد، ولی گذشته از این، مهم‌ترین فایده رمان و انشای رمانی آن است

که عاید زبان و لسان یک ملت و مملکت می‌گردد (همان، ۸). جمالزاده در همین دیباچه حکایت و «رمان» را مترادف هم به کار برده و انشای حکایتی را بهترین انشاها برای استعمال کلمات دانسته است (همان، ۱۲). نگاهی به مفاد این «دیباچه» به خوبی آشکار می‌سازد که جمالزاده تنها در پی احیا و استعمال زبان و لغات عامیانه برای حفظ وضعیت زبان و ادبیات فارسی نبود، بلکه از حکایت‌های خود، بیداری و تنبه مردم به وضعیتی که در آن به سر می‌برند هم مراد کرده بود و به تعبیر دیگر، وی از قالب حکایت، نقد اجتماعی - فرهنگی را هم مدنظر داشت و به همین اعتبار از آن دسته از روشنفکرانی که صرفاً احیا زبان و فرهنگ فارسی در ترکیب «ناسیونالیسم فرهنگی» برایشان مهم بود، متمایز می‌شود.

۶- بدون تردید، هیچ حکایت و داستانی از جمالزاده نیست که یکی از دو مسئله زیر یا هر دوی آنان را منعکس نکرده باشد:

الف - نقد سنخ‌های اجتماعی با توجه به شرایط اجتماعی - فرهنگی، سیاسی - اقتصادی مردم ایران،

ب - دل‌مشغولی‌های فیلسوفانه - عارفانه دربارهٔ وضعیت وجودی بشر و مسئله سعادت و خیر انسان،

دربارهٔ مسئله دوم باید گفت که جمالزاده با وجود انتخاب قطعی زیستن در اروپا و ژنو، همچنان با دوراهی‌ها یا چندراهی‌های فراروی بشر و آن هم از دریچه ذوق و عرفان و نگاه ایرانی شرقی، مانوس بود. برای مثال، وی در داستان «یک‌روز در رستم‌آباد شمیران» که به همراه چند حکایت دیگر در قالب کتاب **تلخ و شیرین** آمده است، داستان دو برادر را شرح داده که یکی بدون توسل به فریب و استثمار به لذات و تمتع‌های دنیوی روی آورده، و دیگری گوشه‌انزوا در کتابخانه را اختیار کرده است و سپس طی بررسی‌های داستانی چنین جمع‌بندی کرده است.

«از دیر و حرم باشدشان روی به مقصد

زاهد ز رهی پیر خرابیات ز راهی»

(جمالزاده، ۱۳۳۴، ۵۵).

زاهد و پیر هر دو در سنت و فرهنگ ایران قابل توجیه و پذیرش‌اند.

این نوع حکایت‌ها در میان حکایات جمالزاده وجه غالب را به خود اختصاص نمی‌دهد. حکایت‌های نوع اول که معطوف به نقد اجتماعی، به مفهوم گسترده آن است، اکثریت آثار را تشکیل داده است. برای مثال، پنج حکایت از شش حکایت تشکیل‌دهنده «یکی بود یکی نبود»، به نقد تیپ (سنخ)‌های اجتماعی مختلفی پرداخته و حکایت ششم نیز به نام «دوستی خاله خرسه» به حادثه‌ای اختصاص داده شده که طی آن روس‌های متجاوز به خاک ایران در جنگ جهانی اول، مردی را که یکی از آنان را از روی نوع دوستی و جوانمردی از سرمای زمستان و برف نجات داده است به طمع سکه‌های اندک، ناجوانمردانه می‌کشند. کتاب *صحرای محشر* که یادآور رساله «روایای صادفانه» سید جمال واعظ است، به محاکمه تخیلی صاحبان زر و زور و مدعیان دروغین دین اختصاص یافته، یا «فلتشن دیوان» نقد اجتماعی را سرلوحه تصویرگری اشخاص داستان قرار داده است. در این مقاله نمی‌توان به تمامی وجوه نقد جمالزاده اشاره کرد، بلکه تنها با انتخاب چند حکایت (داستان)، به زاویه‌ای توجه می‌شود که به کار «ناسیونالیسم فرهنگی» جمالزاده می‌آید و اگر حکایت «فارسی شکر است» را به این منظور مهم‌ترین ارزیابی بنامیم، پُر بیراه نرفته‌ایم. در این حکایت نویسنده / راوی، پس از چند سال دوری از وطن در انزلی از کشتی پیاده شده، قدم به خاک ایران می‌نهد، اما به محض ورود با مشکل تراشی مأموران گمرک مواجه می‌گردد که نتیجه آن افتادن در زندان است. در این قسمت جمالزاده کوشیده است جزئیات مخوف و وهم‌انگیز زندان را برای خوانندگانش تصویر کند. در این زندان به جز راوی که در هیئت «فرنگی» به ایران برگشته است، چند زندانی دیگر هم به چشم می‌خورد، از جمله شیخی که عربی «بلغور» می‌کند و جوانکی فرنگی مآب و بالاخره جوانی ساده از رعایای ایرانی. جوان ساده به تصور این‌که راوی، فرنگی است از او دوری کرده، مشکلات خود را با دو سنخ قبلی در میان می‌گذارد که شاید فرجی برای رهایی حاصل آید. اما هر دو سنخ، آن‌قدر از الفاظ و رفتارهای غیرایرانی آکنده شده‌اند که مایه وحشت و نگرانی جوان ساده‌دل می‌گردند و در نهایت راوی با اظهار هویت ایرانی به فارسی سلیس می‌کوشد جوان پریشان احوال را نجات دهد. در این داستان جوان ساده‌دل، رمضان نام دارد و گفتنی است که رمضان نام کسی بود که آخرین نامه پدر جمالزاده را، که در «حبل‌المتین» به چاپ رسید، به وی رسانیده بود. تنها شخصیت صاحب اسم در این حکایت همین جوان است. بهتر است به فقره‌ای از گفته جوانک فرنگی مآب خطاب به رمضان، که جمالزاده در ضمن اطوار وی را هم توصیف کرده است، توجه کنیم:

«من هم ساعت‌های طولانی هرچه کله خود را حفر می‌کنم آبسولومان چیزی نمی‌یابم نه چیز پوزیتیف نه چیز نگاتیف. آبسولومان! آیا خیلی کومیک نیست که من جوان دیپلمه از بهترین فامیل را برای ... یک کریمینل بگیرند و با من رفتار بکنند مثل با آخرین آمده؟ ولی از دسیوتسم هزار ساله و بی‌فاناتی و آریترتر که میوه‌جات آن است هیچ تعجب آورنده نیست. یک مملکت که خود را افتخار می‌کند که خودش را کنستیتوسیونل اسم بدهد...» (جمالزاده، ۱۳۴۵، ۳۴).

پیش از این خطاب جوانک فرنگی مآب، سنخ شیخ هم با به‌کارگیری الفاظ عربی و اصطلاحات ناآشنا برای رمضان، وی را متوحش ساخته بود:

«جزاکم الله مؤمن! منظور شما مفهوم ذهن این داعی گردید. الصبر مفتاح الفرج. ارجو که عمأ قرب و وجه حبس به ووضوح پیوندد و البته الف البته بای نحو کان چه عاجلاً و چه آجلاً به‌سماع ما خواهد رسید» (همان، ۲۹).

به این ترتیب، جمالزاده با نقد عربی‌گرایی یا فرنگی‌مآبی و قلمداد کردن زبان به‌مثابه آینه‌ای از فرهنگ ایران که حافظ استقلال و هویت ایرانیان است، اولین گام را در جهت «ناسیونالیسم فرهنگی» برداشت و منجر به برانگیختن آرای موافق و مخالف بسیاری گردید. پس جمالزاده از قالب «رمان»، که وی برخی دقایق حکایت را مترادف آن به‌کار می‌برد و تحت‌تأثیر ادبیات فرنگستان با آن آشنا شده بود، سعی داشت محتوایی از هویت و ناسیونالیسم فرهنگی - ادبی را شکل دهد. اما قالب رمان تنها برگرفته جمالزاده نیست، هرچند، تأثیر این قالب و سبک بر ادبیات منشور فارسی در عصر حاضر غیرقابل چشم‌پوشی است. جمالزاده آشکارا برخی از نویسندگان غربی را در وجه یا جوهری از حیات ادبی خود پذیرفته بود. به‌گفته میشل کویی پرس، جمالزاده «آنا‌تول فرانس» را آموزگار فکری خود می‌دانست (یاد جمالزاده، ۶۸). یا یکی دیگر از پژوهشگران، حکایت (داستان) «دوستی خاله خرسه» در مجموعه «یکی بود یکی نبود» را برداشتی خام از داستان «تپلی» موپاسان دانسته و متذکر شده که جمالزاده در گفت‌وگوی با وی اشاره داشته است که همیشه بر بالای بسترش حافظ و موپاسان جای داشته‌اند (همان، ۲۲۹). دستغیب، در بررسی آثار جمالزاده به این نتیجه رسیده که وی در ادبیات بیش‌تر با مولیر، ولتر، چخوف، گوگول، تولستوی و داستایوفسکی نزدیکی داشته است تا نویسندگانی چون جویس، پروست و... (همان، ۲۴۸). جمالزاده همچنین آثاری را از مولیر (خسیس)، ایبسن (دشمن

ملت)، تولستوی، فردریک شیلر، و دیگران به فارسی ترجمه کرد. نکته بسیار مهم این است که جمالزاده با وجود تسلط بر زبان‌های فرانسوی و آلمانی و آشنایی با انگلیسی و عربی هیچ مقاله یا حکایتی را به این زبان‌ها ننوشت و به گفته کاتوزیان، حتی یک مقاله به زبان فرانسه یا آلمانی منتشر نکرد و «نه هیچ‌گاه دلش برای این‌جا و آن‌جا فرنگ تپید» (همان، ۱۸۵). خود وی در یک گفت‌وگوی طولانی چنین گفته است:

«من به شما قول می‌دهم که تا به حال در عرض این هشتاد سالی که در فرنگستانم، یک دوست فرنگی پیدا نکرده‌ام که با او خیلی دوست بشوم، نه برای این‌که خسیس باشم، نه، فقط برای این‌که حرف همدیگر را نمی‌فهمیم» (لحظه‌ای و سخنی با جمالزاده، ۱۹۵).

جمالزاده طی عمر طولانی‌اش، همواره با ایرانیانی که به ژنو سفر می‌کردند ملاقات داشت و تقریباً برای این دسته از ایرانیان، دیدار وی، نوعی سوغات فرنگ هم به شمار می‌رفت ولی عموم این افراد بر علایق و دلبستگی جمالزاده به مظاهر منعکس‌کننده فرهنگ ایران، اعم از غذا یا اشیا و مصنوعات دستی بومی تأکید کرده‌اند.

۷- گذشته از قالب ادبی و همچنین تأثیرپذیری جمالزاده از نویسندگان اروپایی و روسی، به محتوای برخی از اندیشه‌های جمالزاده هم می‌توان توجه کرد. پیش‌تر گفته شد که جمالزاده تحت تأثیر پدرش و در بستر انقلاب مشروطه، به مفاهیم و مقولاتی چون «آزادی» و «رواداری» به شدت علاقه‌مند شد و به تعبیری، از طرفداران انقلاب مشروطه به‌شمار آمد و حال اگر توجه داشته باشیم که مفاهیم یادشده همچون بسیاری دیگر از مفاهیم و مؤلفه‌ها، تحت تأثیر تجدد و مقدمات تجدد و همچنین سیاست‌های خارجی، به داخل جامعه ایران سرریز کرد، می‌توان این‌طور استنباط نمود که جمالزاده از طریق آرمان‌ها و شعایر انقلاب مشروطه، متأثر از تجدد بود. البته این بحث که این آرمان‌ها و شعایر تا چه حد درک شده‌اند یا تا چه میزان برخاسته و برگرفته از غرب بوده‌اند، به‌رغم اهمیت آن‌ها در این‌جا مطرح نیست، بلکه فقط می‌خواهیم تعلق خاطر جمالزاده را به دو اصل کلی «آزادی» و «رواداری مذهبی» نشان دهیم. رواداری مذهبی چندین نوبت موضوع حکایت (داستان)‌های جمالزاده قرار گرفته است. از جمله وی در داستان «درویش مومیایی» از مجموعه تلخ و شیرین، ابتدا یک حکایت تحت عنوان «برهنه دانا» از



ولتر آورده و سپس با استفاده از متن مندرج در فرهنگ فلسفی ولتر و در نقد برخی فقرات کتاب عهد عتیق در قالب یک داستان نشان داده است که چگونه فرد صاحبخانه و میزبان از رواداری مذهبی به دور مانده و گرفتار تعصبات شده‌اند. وی قیافه نگران و غضبناک میزبان را از مطالب ولتر چنین وصف کرده است:

«از قیافه و رفتارش معلوم بود که بوزینه زشت و پلید تعصب برگردنش جسته،

عنان اختیار را یکسره از دستش بیرون آورده است و سر سوزنی از قوه استدلال و

چون و چرا برایش باقی نمانده» (ص ۸۷).

اصولاً ولتر همچون قهرمان رواداری برای جمالزاده شأن و ارج بسیاری داشت. جمالزاده در مرور خاطراتش از تحصیل در مدرسه لازاریست‌های لبنان یادآور شده است که در پاسخ به انشایی با مضمون «دلثان می‌خواهد مثل چه کسی بشوید؟»، پاسخ داده، «ولتر»، و چون ولتر در نزد کشیش‌ها و اصحاب مذهب کاتولیک سخت منفور بوده، این پاسخ نزدیک بوده به اخراج وی ختم شود. البته دلیل علاقه جمالزاده به ولتر گذشته از رواداری مذهبی، نکته‌ای عاطفی هم با خود به همراه داشته است؛ یک نشریه فرانسوی، پدر او سید جمال واعظ را «ولتر ایران» لقب داده بود (برگزیده آثار جمالزاده، ۴۲۵) و همین تعلقات خاطر، ژنو را برای جمالزاده «پردیس» نمود. البته علاقه جمالزاده به «آزادی» و «رواداری»، و اقامت بلندمدت وی در اروپا و خاصه ژنو، و آشنایی‌اش با زبان‌های اروپایی، هیچ‌گاه جمالزاده را تشویق به نگارش رساله‌ای سیاسی - فلسفی نکرد و حتی کتاب آزادی و حیثیت انسانی، چیزی بیش از مجموعه‌ای از تعاریف و نوشته‌های گردآوری شده درباره آزادی یا مذمت جباریت نیست. اصولاً جمالزاده در قالب یک اندیشه‌گر سیاسی ظاهر نشد. احتمالاً دلیل این امر را بتوان در دو نکته به هم پیوسته توضیح داد. نخست این‌که، جمالزاده از خود ذهنیتی نظری - فلسفی آشکار نساخت و مفاهیم و مقولات معطوف به فلسفه سیاسی، در آثار جمالزاده فقط در حد حکایت طرح شد و البته ساخت و محتوای این حکایت‌ها هیچ‌گاه به پای آثار برخی از نویسندگانی که قضایا را هنرمندانه و در عین حال فیلسوفانه در قالب رمان به بحث و گفت‌وگو می‌گذارند، نرسید. دوم این‌که، جمالزاده احتمالاً نگران بود که مبدا در صورت عرضه طرح‌ها و اندیشه‌های نظری سیاسی - اجتماعی، نتواند از چالش مستقیم با نظام مستقر در ایران خودداری نماید. به تعبیر کاتوزیان «آری»، اما «نه» و «خیر»، اما «بلی» از وجوه ممتاز رفتار و گفتار جمالزاده بود، چه در ادب و چه در سیاست. و به

همین دلیل هم از همه چوب خورد. اما نه خیلی زیاد، و همه دست‌کم چیزی یا چیزی در قدردانی او گفته‌اند، اما کم» (یاد جمالزاده، ۱۹۰).

منظور کاتوزیان از «ادب»، جنگ بین هواخواهان «شعر کهنه و نو» است.

«جمالزاده ناظر بی‌طرف باقی ماند، چون - به گمان من - از سویی نمی‌خواست

به دست هیچ‌یک از طرفین شهید شود و از سوی دیگر عقیده داشت که این نیز

بگذرد» (همان‌جا).

همین وضعیت را جمالزاده در بسیاری از برخوردهای شخصی حفظ می‌کرد. پیش از این، از نامه آل‌احمد به جمالزاده و پاسخ وی اندکی گفتیم و حال جای دارد اضافه شود که آل‌احمد بعدها در ژنو به ملاقات جمالزاده رفت و کمی التیام حاصل شد. می‌توان به مورد دیگری هم اشاره کرد؛ جمالزاده در عین حال که به صادق هدایت کمک می‌کرد تا بوف کور را عرضه نماید، در «دارالمجانین»، شخصیت داستان خود را که همان هدایت باشد در تیمارستان جای داد.

پردیس ژنو گرچه مأمی مناسب برای جمالزاده بود تا از آن‌جا به دیگران حمله برد و آن‌ها را نقد کند، ولی این موضع آن‌چنان نبود که او را در لبه تیز جریان‌ات انقلابی، اعم از ادبی یا سیاسی قرار دهد. در فهم مواضع جمالزاده نباید همه چیز را به خصوصیات خلقی وی تقلیل داد. مواردی، همچون روشنفکری او هام‌گونه بوف کور هدایت، نمی‌توانست از سوی جمالزاده، که مایل بود با کمک قالب «رمان» به احیای فرهنگی و هویت ملی یاری رساند، پذیرفته شود. به این اعتبار بوف کور هدایت، همان قدر با جمالزاده فاصله داشت که آثار جویس یا پروست و سارتر یا کامو.

جمالزاده در حکایت (داستان)‌های خود به دفعات از مضامین سیاسی و سنخ‌های سیاسی انتقاد کرده است. وی در همان مجموعه یکی بود یکی نبود، در حکایت «رجل سیاسی» نشان داده است که چگونه فردی عادی و عامی به‌طور اتفاقی در کوران حوادث قرار گرفته، تبدیل به رجلی سیاسی می‌شود. ولی انتقادات جمالزاده در این زمینه از طرح‌های حکایت‌گونه یا نفی عمومی استبداد، فراتر نرفت و شدیدترین رویارویی‌های وی با استبداد سیاسی، صرف‌نظر از دوره اول و دوم حیات زندگی وی، در شرایط پس از پیروزی انقلاب اسلامی چهره نمود. وی در چند گفت‌وگو از جمله گفت‌وگویی بلند شامل یادآوری خاطرات دوران برلین، چنین گفته است:

«من و نفی‌زاده هم جمهوری طلب بودیم. نوری مجله کاوه هم همه

جمهوری طلب بودند» (لحظه‌ای و سخنی با جمالزاده، ۶۸).

در همین گفت‌وگوها وی بارها به قدمت پادشاهان ایرانی اشاره کرده است. شاید بتوان چنین گفت که جمالزاده نه چندان اتفاقی، مواضع و نظریات آشکار سیاسی خود را متناسب با شرایط و حال و هوای مخاطبان خویش غلظت و شدت بخشیده است و از این رو حکایت‌های وی در نقد اجتماعی، اصلی‌تر به نظر می‌آید و با خلق و خوی او نزدیک‌تر است. جمالزاده کسی نبود که حتی در «پردیس ژنو»، دامن احتیاط را یکسره از دست بنهد و گمان این‌که وی در این شهر تبدیل به یک عنصر انقلابی بشود خطاست. او ترجیح داده بود که با مقایسه دو الگوی «لنین»، که مدتی در سوییس زندگی کرده بود، و «ولتر»، که برای افزایش قدرت «مانور» خود در فرارهای لازم در مرز فرانسه و سوییس اقامت گزیده بود، ولتر را (البته به درجات کم‌رنگ‌تر و آرام‌تر) سرمشق خود قرار دهد. جمالزاده در چند مورد از جمع‌آوری‌های پژوهش‌گونه خود در شرایط اقامت در سوییس (همچون *حقیقات ما ایرانیان*، *تصویر زن در فرهنگ ایرانی* و حتی در صفحات آغازین کتاب *سروته یک کرباس*، که به شرح اصفهان، زادگاه و مردم آن پرداخته است)، مجموعه‌ای از ویژگی‌های مثبت و منفی را به نقل از دیگران طرح نموده تا به این وسیله هم روحیه انتقادی خود را سیراب کند و هم دامن احتیاط را از دست ندهد. این کار او شاید با مقیاس «بی‌طرفی علمی» سازگارتر بوده است.

۸- برخی از پژوهشگران در بررسی جمالزاده، حکم به «تعلیق فکری» وی داده‌اند (← عابدینی در *یاد جمالزاده*، ۱۹۵). به این اعتبار که وی از سویی به تبلیغ تجدد اروپایی پرداخته و از سوی دیگر ندای بازگشت به ریشه‌های بومی را سر داده است. از یک‌سو روشنفکران تجددخواه را به سود مردم عادی هجو کرده و از دیگر سو، مردم عادی را آشکارا یا در کتایه دستخوش فساد ناشی از دو عامل فقر و جهل دانسته است (← خسروشاهی، همان، ۳۱۸). استفاده از ترکیب توصیفی «تعلیق فکری» جمالزاده، احتمالاً چندان نمی‌تواند زوایای وجودی جمالزاده را رمزگشایی کند. نکته قابل‌اعتراض در این توصیف بیش‌تر متوجه عنصر دوم یعنی مسئله فکری حکم است. به نظر نمی‌آید که جمالزاده درباره وضعیت ایرانیان و تجددِ رو در روی آنان عمیقانه اندیشیده باشد. اصولاً سخت بتوان جمالزاده را اندیشه‌گری معطوف به مشکله تجدد و انحطاط دانست. درگیری جمالزاده با برخی از مؤلفه‌ها و آرمان‌ها یا امکانات تجدد، بیش‌تر برخاسته از مقتضیات زندگی در عصر حاضر است تا دغدغه‌های اندیشه‌ای درباره

وضعیت وجودی ایرانیان در نسبت با تجدد. همان‌گونه که پیش‌تر تأکید شد، جمالزاده به‌طور کلی متأثر از سه نفر بوده است؛ سیدجمال واعظ (پدرش)، تقی‌زاده و قزوینی. و البته این تأثیرپذیری در حد پای‌بندی‌های عاطفی و روحی است و اگر نخواهیم از اصطلاحی روان‌کاوانه که زونیس هم در شرح روان‌کاوی محمدرضا شاه از آن سود جسته است استفاده نمایم، باید گفت این سه نفر، زوج‌های روانی جمالزاده بودند. این زوج‌های روانی در بستر مهم‌ترین مؤلفه‌های مؤثر بر دورهٔ کودکی و نوجوانی جمالزاده یعنی آزادی، رواداری، و بالاخره امنیت‌جویی وی فعال بودند. میل به امنیت‌جویی در جمالزاده به‌حدی شهرت داشت که وی اشتغال در «دفتر بین‌المللی کار» در ژنو را به فعالیت در عرصه‌های سیاسی - ادبی در داخل کشور ترجیح داد. این ترجیح تماماً برخاسته از «آزادگی» جمالزاده نیست، بلکه سهم امنیت‌جویی جمالزاده را نباید از یاد برد. جمالزاده در کتاب *سروته یک کرباس*، که به شیوهٔ داستان در داستان است، شخصیتی به نام «ملاً عبدالهادی»، که به باور برخی گرت‌برداری از سیدجمال پدر وی است، وارد قضایا کرده است. ملاً عبدالهادی، یک آزاده است و تمایلات آزادگی و رواداری درونی از یک‌سو و آزادی و رواداری بیرونی و در صحنه اجتماع از سوی دیگر، از همان کودکی و تحت تأثیر رویدادهای دورهٔ مشروطه و شرایط خاص پدر، احساسی قوی را در جمالزاده به‌وجود آورد. اما این احساس، جمالزاده را به سمت انقلابی‌گری یا تأملات جدی دربارهٔ این حوزه‌ها سوق نداد، بلکه همان‌گونه که پیش از این گفته شد، میل به احتیاط و کم‌دلی که روی دیگر شجاعت و رشادت پدر بود، در وی افزایش داد. به این اعتبار می‌توان با تسامح گفت که پردیس ژنو، امنیت دروغ داشته‌شدهٔ دورهٔ کودکی و نوجوانی جمالزاده را برایش فراهم ساخت، بدون این‌که هیچ‌گاه اضطراب‌های درونی وی را به‌طور کامل از بین ببرد. برای مثال کافی است به قضاوت‌های جمالزاده دربارهٔ رواداری مذهبی از یک‌سو و لزوم جلب مخاطب که وی تا چه حد پای‌بند به اسلام است، از دیگر سو توجه کنیم. همین وضعیت در مورد قضاوت او دربارهٔ تاریخ معاصر یا برخورد وی با جریان‌ات سیاسی و ادبی مشهود است. به تعبیر دیگر می‌خواهیم بگوییم که تعلیق جمالزاده، تعلیق فکری نیست، بلکه تعلیق احساسی است.

## منابع و مأخذ

- آرزین پور، یحیی. *از نیما تا روزگار ما*، تهران: انتشارات زوار، ۱۳۷۴، چ اول.
- برگزیده آثار سید محمد علی جمالزاده، به کوشش علی دهباشی، تهران: انتشارات شهاب ثاقب و انتشارات سخن، ۱۳۷۸، چ اول.
- جمالزاده، سید محمد علی. *یکی بود یکی نبود*، تهران: کانون معرفت، ۱۳۴۵، چ هفتم.
- \_\_\_\_\_، *تلخ و شیرین*، تهران: کانون معرفت، بی تا، چ دوم.
- \_\_\_\_\_، *صحرای محشر*، تهران: کانون معرفت، بی تا.
- \_\_\_\_\_، *آزادی و حیثیت انسانی*، تهران: امیرکبیر، ۱۳۳۸، چ اول.
- \_\_\_\_\_، *دارالمجانین*، تهران: دانشگاه تهران، ۲۵۳۶.
- \_\_\_\_\_، *تصویر زن در فرهنگ ایرانی*، تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۷، چ اول.
- \_\_\_\_\_، *سروته یک کرباس*، تهران: کانون معرفت، ۱۳۴۴، ۲ جلد.
- \_\_\_\_\_، *گنج شایگان*، تهران: کتاب تهران، خرداد ۱۳۶۲، چ اول.
- زونیس، ماروین. *شکست شاهانه*، ترجمه عباس مخبر، تهران: طرح نو، ۱۳۷۰، چ اول.
- شریعتی، علی. *زن*، تهران: انتشارات سبز، ۱۳۶۰، چ اول.
- *لحظه ای و سخنی با سید محمد علی جمالزاده*، ویرایش، تنظیم فنی و یادداشت‌ها از مسعود رضوی، تهران: همشهری، ۱۳۷۳، چ اول.
- *نامه های جلال آل احمد*، به کوشش علی دهباشی، تهران: مؤسسه انتشارات پیک، ۱۳۶۴، چ اول.
- *مجله مسائل ایران*، «خلقیات»، تهران: کتابفروشی فروغی، فروردین، ۱۳۴۵.
- واعظ اصفهانی، سید جمال الدین. *رسایل قاجاری* (کتاب پنجم، رؤیای صادقانه)، تهران: نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۳، چ اول.
- *یاد سید محمد علی جمالزاده*، به کوشش علی دهباشی، تهران: ثالث، ۱۳۷۷، چ اول.
- یغمایی، اقبال. *شهید راه آزادی سید جمال واعظ اصفهانی*، تهران: انتشارات توس، تیر، ۲۵۳۷.
- یوسا، ماریو بارگاس. *واقعیت نویسنده*، ترجمه مهدی غبرایی، تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۷، چ اول.



شروېشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی